MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Sultaniye
181290

01 Haziran 2019

۲۵۴-262

فقهی در خیارات و رساله‌ای در ادبیات فارسی. بیشتر این رساله‌ها ناتمام مانده‌اند (← شریف رازی، ج ۲، ص ۶۴ـ۶۵؛ انصاری قمی، همانجا).

منابع: رضا استادی، *خاطرات حاج‌شیخ‌رضا استادی*، تدوین عبدالرحیم اباذری، تهران ۱۳۸۷ ش؛ امام‌خمینی، *صحیفهٔ امام: مجموعهٔ آثار امام‌خمینی (س) (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)*، تهران ۱۳۸۹ ش؛ ناصرالدین انصاری قمی، «درگذشتگان: درگذشت آیت‌اللّه سلطانی طباطبایی»، *آینهٔ پژوهش*، سال ۸، ش ۲ (خرداد ـ تیر ۱۳۷۶)؛ علی حجتی کرمانی، «عالمی از تبار عالمان راستین و صالح تاریخ»، *تاریخ و فرهنگ معاصر*، سال ۶، ش ۳ و ۴ (پاییز و زمستان ۱۳۷۶)؛ محمدباقر سلطانی طباطبایی، «مصاحبه با آیت‌اللّه سیدمحمدباقر سلطانی طباطبائی»، حوزه، سال ۸، ش ۱ و ۲ (فروردین ـ تیر ۱۳۷۰)؛ محمد شریف‌رازی، *آثارالحجة، یا، تاریخ و دائرةالمعارف حوزهٔ علمیهٔ قم*، قم ۱۳۳۲ـ[۱۳۳۳ ش]؛ صادق طباطبایی، *خاطرات سیاسی ـ اجتماعی دکتر صادق طباطبایی*، تهران ۱۳۸۷ ش؛ فاطمه طباطبایی، *اقلیم خاطرات*، تهران ۱۳۹۰ ش؛ علی‌اکبر قرشی، «مصاحبه با استاد سیدعلی‌اکبر قرشی» حوزه، سال ۶، ش ۵ (آذر و دی ۱۳۶۸)؛ «نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت آیت‌اللّه سیّدمحمدباقر سلطانی طباطبایی به مناسبت ۳۱ خردادماه سالگرد رحلت ایشان»، *حریم امام*، ش ۱۲۲ (۲۹ خرداد ۱۳۹۳).

/ محمدزاهد نجفی /

سلطانیه، شهر و شهرستانی در استان زنجان در نیمهٔ شمالی ایران. شهر سلطانیه در حدود ۳۵ کیلومتری جنوب‌شرقی شهر زنجان، در مسیر جادهٔ قزوین ـ زنجان، واقع است (← *اطلس جامع گیتاشناسی*، ص ۴۵، ۴۷).

با اینکه وجود تپه‌ای تاریخی با نام تپه‌قلعهٔ سلطانیه، قدمت سکونت در این منطقه را به هزارهٔ اول پیش از میلاد می‌رساند (← پازوکی طرودی و شادمهر، ص ۱۹۸)، در منابع مکتوب تا پیش از قرن ششم، اطلاعی از این شهر نیامده‌است. نخستین‌بار راوندی، در قرن ششم (ص ۲۹۴)، از منطقهٔ سلطانیه، که شکارگاهی همراه با مراتع غنی داشت، با عنوان مرغزار شَهروِیاز یا شَروِیاز / شَزوِیاز یاد کرده‌است (نیز ← نزاری قهستانی، ص ۱۴۲؛ حافظ ابرو، ج ۱، ص ۴۹؛ ایران. وزارت کشور. ادارهٔ کل آمار و ثبت احوال، ج ۱، ص ۹۹). ایلخانان چمن شرویاز را قنقر اولنگ / قُنغور اولنگ، احتمالاً به معنی مرغزارِ اسبهای خرمایی (مرکّب از قنقر / قنغور، به معنای خرمایی‌رنگ ــ اشاره به اسبهایی که در آنجا چرا می‌کردند ــ و اولنگ، به معنی چمنزار؛ ← تتّوی و همکاران، ج ۶، ص ۴۰۷۴) نامیدند (← وصّاف‌الحضره، ج ۴، ص ۱۹۰؛ نُوَیری، ج ۲۷، ص ۴۱۹).

چهارمین ایلخان مغول، ارغون‌خان* (حک: ۶۸۳ـ۶۹۰)، در آنجا شهری بنا کرد که با دیواری به طول دوازده‌هزار قدم محصور بود (وصّاف‌الحضره، ج ۴، ص ۱۸۸؛ نویری، همانجا؛ حمداللّه مستوفی، ص ۵۵). باوجوداین، پس از مرگ او تا زمان حکومت اولجایتو* (حک: ۷۰۳ـ۷۱۶)، تکمیل و توسعهٔ شهر متوقف ماند. اولجایتو با انتقال تجار، صنعتگران و هنرمندان نواحی مختلف، به‌ویژه تبریز، به آنجا و ساخت عمارتهای باشکوه بر وسعت، جمعیت و رونق آن افزود و آنجا را سلطانیه نام نهاد (وصّاف‌الحضره؛ حمداللّه مستوفی، همانجاها؛ نیز ← شاردن[1]، ج ۲، ص ۳۷۸).

اگرچه با مرگ اولجایتو طرح توسعهٔ باروی سلطانیه تا سی‌هزار قدم ناتمام ماند (حمداللّه مستوفی، همانجا)، این شهر از آن پس، پایتخت ایلخانان* و جایگزین تبریز شد. حمایتهای اولجایتو ترقی سریع آنجا را در پی‌داشت، چنان‌که این شهر بیش از ده‌هزار باب دکان داشت (کاشانی، ص ۴۶). گرچه این آمار اغراق‌آمیز به‌نظر می‌رسد، اشارهٔ منابع به حضور جمعیتی گسترده از صنعتگران و هنرمندان در سلطانیه (← وصّاف‌الحضره، ج ۴، ص ۱۸۸؛ حمداللّه مستوفی، همانجا؛ آملی، ج ۲، ص ۲۵۷ـ۲۵۸؛ نویری، همانجا)، می‌تواند مؤید گفتهٔ کاشانی باشد.

به فرمان اولجایتو در مرکز شهر، قلعه‌ای چهارگوش بنا شد (کاشانی، همانجا؛ آملی، ج ۲، ص ۲۵۷)، که بقایای آن مؤید وصف خواندمیر (ج ۳، ص ۱۹۶) از دیوارهای سنگی با قابلیت عبور چهار سوار پهلوبه‌پهلو، محیط دوهزار قدمی و نیز شانزده برج و یک دروازهٔ اصلی آن است. آب مورد نیاز سلطانیه از چاه و شبکهٔ پیچیده‌ای از قناتها تأمین می‌شد که داخل و پیرامون آن روان بود (← حمداللّه مستوفی، همانجا). بزرگ‌ترین بنای سلطانیه، آرامگاه اولجایتو، واقع در جنوب‌غربی قلعه است که از یک هشت‌ضلعی عظیم با گنبدی دوجداره و هشت منارهٔ استوانه‌ای تشکیل شده‌است (ویلبر[2]، ص ۱۳۹ـ ۱۴۱؛ نیز ← سلطانیه*، گنبد).

مقبرهٔ هشت‌ضلعی کوچکی (به قطر نه متر)، واقع در حدود نهصدمتری جنوب‌غربی آرامگاه اولجایتو، از دیگر بناهای سلطانیه در دورهٔ ایلخانی است (ویلبر، ص ۱۷۳). این مقبره مدفن بَراق‌بابا* (درویش ترکمن آناطولیایی) است که بعد از کشته‌شدن (در ۷۰۷) در مأموریت گیلان، پیکرش به سلطانیه انتقال یافت (کاشانی، ص ۷۰؛ نیز ← بلر[3]، ص ۱۴۲). شالودهٔ سنگی و کیفیت عالی آجرکاری این آرامگاه، گواه حمایت سلطنتی است. کاوشهای اخیر سلطانیه مؤید وجود بناهای

1. Chardin 2. Wilber 3. Blair

SULTANIYE

527. BLAIR, Sheila S. "The Mongol Capital of Sulṭâniyya, 'The Imperial' ". *Iran* 24 (1986) pp. 139-151, pl. I-VI.

Après avoir noté la pauvreté des connaissances actuelles sur l'évolution des villes en Iran, l'A. analyse les conditions de la croissance de Soltâniye, ville mongole créée par Argun, grâce aux textes des chroniqueurs contemporains, des historiens postérieurs, et aux récits des voyageurs étrangers ou aux illustrations qu'ils ont laissées. L'A. étudie les principeaux monuments qui subsistent et montre comment ils servirent de modèles à l'architecture timouride et safavide en Iran, mamelouke au Caire, tant sur le plan des techniques décoratives que des plans. Cet article est donc une très intéressante critique des documents disponibles pour l'étude du site de Soltâniye.

M. L. B.

17 ARALIK 1993

181290 SULTANIYE (?)
BLAIR, Sheila S., 'The Mongol Capital of Sultaniyya, "The Imperial"'. *Iran* (Journal of the British Institute of Persian Studies), Vol. 24 (1986), pp.139–51.

01 MART 1994

SULTANIYE

426. [MOXLEṢI, Md ᶜAli. *Joṙâfiyâ-ye târixi-ye Solṭâniye*. Tehrân, Jalâli, 1365, 104 p.
[Géographie historique de Solṭâniye]]

09 MAYIS 1993

181290 SULTANIYE

89-931522
Micro- Mukhliṣī, Muḥammad ʿAlī.
fiche Jughrāfiyā-yi tārīkhī-i Sulṭānīyah / taʾlīf, Muḥammad ʿAlī Mukhliṣī. — Chāp-i 1. —
89/ [Tehran?] : Mukhliṣī, [13]64 [1985]
59633 104 p. : ill., ports. (some col.) ; 24 cm.
In Persian; romanized record.
(Geographical history of Sulṭānīyah, an ancient city in Iran)

SULTANIYE / SULTANABAD

HAMBLY, G. A note on Sulṭānīyeh/Sulṭānābād in the early 19th century. *AARP* 2(1972), pp. 89-98.

19. asır başlarında Sultaniye/Sultanabad üzerine bir not

SULTÂNİYE

Mukhliṣī, Muḥammad ʿAlī. 86-932380
Jughrāfiyā-yi tārīkhī-i Sulṭānīyah / taʾlīf, Muḥammad ʿAlī Mukhliṣī. — Chāp-i 1. — [Tehran?] : Mukhliṣī, [13]64 [1985]
104 p. : ill., ports. (some col.) ; 24 cm.
In Persian; romanized record.
(Geographical history of Sulṭānīyah, an ancient city in Iran)

SULTANIYE SULTANABAD

7828 DIMAND, M. S. A dated Persian jug from Sultanabad. *Burl. M.* 44 (1924), pp. 246–251

Sultanabad'dan ölmez tarihi bir İran testisi

SULTANIYE SULTANABAD

7989 REITLINGER, G. Sultanabad. Classification and chronology. *Trans. Or. Ceramic Soc.*, 1944–45, pp. 25–34

Sultanabad. Tasnif ve kronoloji

1290 SULTANIYYE

SANAT 7.

6674 GODARD, A. Le tombeau de Mawlânâ Hasan Kâshî à Sulṭâniyè. *Arts asiatiques* 1 (1954), pp. 23–39

Sultaniye'de Mevlana Hoca Kâşhî mezarı

05020 GAṆDJAVI, S. Prospection et fouille à Sultaniyeh. *Akten VII. Int. Cong. iran. Kunst Archäol.* (1976), 1979, pp. 523-526.

Sultaniye

THE ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM (*New Edition*), Vol. IX, (*Fasc. 161-162*), 1997 LEIDEN, pp. 859-860

Mawlānā as well as for the early history of the order. Edition by Djalāl-i Humā'ī, *Walad-nāma, Mathnawī-yi Waladī bā taṣḥīḥ wa muḳaddama*, Tehran 1315-16/1936-37.

(b) *Rabāb-nāma*, composed, at the behest of a notable, within five months of the year 700/1301 in the metre *ramal* of his father's *Mathnawī*. It contains explanations to ideas in the *Mathnawī* and to general Ṣūfī notions. Edition by 'Alī Sulṭānī-i Gurdfarāmarzī, *Rabāb-nāma*, Tehran 1359/1980 (see F.T. Ocak, *Sultan Veled'in Rebâb-nâme'si*, in Erdem, iv, [1988], 11).

(c) *Intihā'-nāma*. Like the *Rabāb-nāma* written in *ramal*, completed on the last day of Dhu 'l-Ḳa'da 708/1309. It was composed for parenetic purposes, and is a kind of summary of the first two *mathnawīs*.

3. *Ma'ārif-i Waladī*, also called *al-Asrār al-djalāliyya*. It is a prose work in a style approaching the spoken language and containing accounts of Sulṭān Walad's thoughts and words. The title is an evocation of his grandfather's work by the same title. An uncritical edition appeared as an appendix to an undated Tehran print of Mawlānā's *Fīhi mā fīh*; a scholarly edition was prepared by Nadjīb Māyil-i Hirawī, *Ma'ārif*, Tehran 1367/1988.

The Turkish verses in the *Dīwān* (129), the *Ibtidā'-nāma* (76), and the *Rabāb-nāma* (162 or 157) are among the oldest examples of Anatolian Turkish literature and are the most extensive testimony of this early stage of the language. Their language is simple and easily comprehensible. It has been suggested that they served the purpose of propaganda for the Mawlawiyya. From the beginning these verses have attracted the attention of European scholars. Hammer, Wickerhauser, Behrnauer, Radloff, Kúnos, Smirnov, and Salemann have dealt with them (see J.H. Kramers, art. *Sulṭān Walad*, in *EI*[1]). The verses have been collected by Veled Čelebī (İzbudak) and Kilisli Rif'at, *Dīvān-i turkī-i Sulṭān Veled*, Istanbul 1341/1925, cf. Fuat Köprülü, in *Türk dili ve edebiyatı hakkında araştırmalar* (1934), 162-73, and *TM*, ii (1928), 475-81, and Mecdut Mansuroğlu, *Sultan Veled'in Türkçe manzumeleri*, Istanbul 1958.

Translations: *Ibtidânâme*, tr. Abdülbâkî Gölpınarlı. Istanbul 1976; *La Parole secrète. L'enseignement du maître soufi Rûmî*, tr. Djamchid Mortazavi and Eva de Vitray-Meyerovitch, n.p. 1988; *Maître et disciple. Kitâb al-Ma'ârif*, tr. eadem, Paris 1982; *Maârif*, tr. Meliha Tarıkâhya, Ankara 1949.

Bibliography: See also Aflākī, *Manāḳib al-'ārifīn*, ed. Tahsin Yazıcı, [2]Ankara 1976-80; Farīdūn Sipahsālār, *Aḥwāl-i Mawlānā Djalāl al-Dīn-i Mawlawī*, Tehran 1325/1947; Djāmī, *Nafaḥāt al-uns*, ed. Maḥmūd-i 'Ābidī, Tehran 1370/1992; J.H. Kramers, *EI*[1] art. s.v.; Badī' al-Zamān-i Furūzānfar, *Risāla dar taḥḳīḳ-i aḥwālu zindagānī-i Mawlānā Djalāl al-Dīn Muḥammad*, Tehran 1315/1937, [4]1361/1982; H. Ritter, *Philologika XI. Maulānā Ǧalāladdīn Rūmī und sein Kreis*, in *Isl.*, xxvi (1942), 116-58, 221-49; Tahsin Yazıcı, art. *Sultan Veled*, in *IA*; 'Abd al-Ḥusayn-i Zarrīnkūb, *Palla palla tā mulāḳāt-i khudā. Dar bāra-i zindagī, andīsha u sulūk-i Mawlānā Djalāl al-Dīn-i Rūmī*, Tehran 1371/1992. For the Turkish verses, see references in text, and also W. Björkmann, *Die Altosmanische Literatur*, in *PTF*, ii, Wiesbaden 1964, 403-426. For the Greek verses, see P. Burguière et R. Mantran, *Quelques vers grecs du XIII[e] siècle en caractères arabes*, in *Byzantion*, xxii (1952), 63-80. (GUDRUN SCHUBERT)

SULṬĀNĀBĀD, the name of various places in Persia.

1. The best-known one is the town presently known in Persia as Arāk lying in long. 49° 41' E. and lat. 34° 5' N. at an altitude of 1,753 m/5,751 feet, 284 km/176 miles to the southwest of Tehran. It lies in the southwestern corner of the plain of Farahān, adjoining the Zagros massif. The popular (and now official) name Arāk must come ultimately from 'Irāḳ, in the sense of 'Irāḳ-i 'Adjam or Persian 'Irāḳ, the mediaeval Djibāl [*q.v.*]. The modern region of Arāk lies within the bend of the Ḳara Ṣu. Its rural districts include that of Kazzāz, which seems to be identical with the mediaeval Karadj Abī Dulaf (see Le Strange, *The lands of the Eastern Caliphate*, 197-8; Schwarz, *Iran im Mittelalter*, 575-8; AL-KARADJ), and Dargazīn on the left bank of the Ḳara Ṣu, with which two viziers of the Great Saldjūḳs in the early 6th/12th century were connected, Abu 'l-Ḳāsim Nāṣir and Abu 'l-Barakāt Dargazīnī Ansābādhī.

Sulṭānābād was founded in 1223/1808 by Fatḥ 'Alī Shāh Ḳādjār as part of a plan to overawe the local chiefs, and it was laid out on a rectangular plan, with defensive walls and towers, by the commander Yūsuf Khān Gurdjī. In the later 19th century, Sulṭānābād began to grow in importance as a centre for carpet-weaving, and it became, at least until the 1940s, Persia's most important centre for commercial carpet manufacture. It also acquired under Riḍā Shāh Pahlavī [*q.v.*] various other industries. Its importance was further enhanced when it became a major station on the Trans-Persian railway, at the point where the line from Khūzistān emerges from the Zagros. Arāk is now the chef-lieu of a *shahrastān* or district of the same name in the Central Province, and in 1976 had a population of 114,500.

Bibliography: For older bibl., see Minorsky's *EI*[1] art. and that to AL-KARADJ. Also Admiralty Handbooks. *Persia*, London 1945, 98, 553-8; Razmārā (ed.), *Farhang-i djughrāfiyā-yi Īrān-zamīn*, ii, 6; H. Dermet-Grégoire and P. Fontaine, *La région d'Arak et de Hamadan: cartes et documents ethnographiques*, Cahiers de Studia Iranica 6, Paris 1988; and the detailed bibls. to *EIr* art. *Arāk* (C.E. Bosworth and X. de Planhol).

2. The Mongol Il Khān Öldjeytü [*q.v.*] founded in 711/1311-12 at Čamčamāl, at the foot of the Bīsutūn mountain in the region of eastern Kurdistān-western Djibāl, a town which was called Sulṭānābād (Mustawfī, *Nuzha*, ed. and tr. Le Strange, 107, tr. 106; d'Ohsson, *Hist. des Mongols*, iv, 545; H.L. Rabino, *Kermanchah*, in *RMM* [1920], 14), and this same ruler founded Öldjeytü-Sulṭānābād in the Mūḳān [*q.v.*] steppe in Arrān near the Kur river (B. Spuler, *Iran in Mongolenzeit*[1], Leipzig 1939, 450).

3. There are several other villages of this name in Ādharbādjān, Khurāsān, Kirmān, Khūzistān, etc.

(C.E. BOSWORTH)

SULṬĀNIYYA, a town in the mediaeval Islamic province of northern Djibāl some 50 km/32 miles to the southeast of Zandjān [*q.v.*] (lat. 36° 24' N., long. 48° 50' E.).

1. History.

Sulṭāniyya was founded towards the end of the 7th/13th century by the Mongol Il Khānids and served for a while in the following century as their capital. The older Persian name of the surrounding district was apparently Shāhrūyāz or Shārūyāz/Sharūbāz (which was to be the site, adjacent to Sulṭāniyya, of the tomb which the Il Khānid Abū Sa'īd [*q.v.*] built for himself, according to Ḥāfiẓ-i Abrū). It was originally a dependency of Ḳazwīn. The Mongols called this district Ḳongḳur Öleng ("the pasture ground of the Alezans"; there is still a village called Öleng to the southeast of Sulṭāniyya). Sulṭāniyya is about 5,000-5,500 feet above sea-level. The coolness of its climate

-Sultaniye

مدينة السلطانية

ودورها فى الحضارة الإسلامية

د. فاطمة نبهان

مدرس بقسم لغات الأمم الإسلامية - فارسى

Hauliyyatu Kulliyyeti'l-Adab,
cilt: XXIV/sayı: 1, 1995-1996
s. 239-266. D.2251
[Cemiatu Ayn Shems]

المصادر والمراجع

١ - **ابن تغرى بردى**
المنهل الصافى ، الجزء الثانى ، طبع مصر ١٩٨٤
٢ - **حسن البندارى**
قراءة فى النص النقدى القديم ، مصر ١٩٨٨.
٣ - **ابن خلكان**
وفيات الأعيان ، تحقيق إحسان عباس ، بيروت ١٩٨٦.
٤ - **ابن رشيق القيروانى**
العمدة ، طبع بيروت.
٥ - **ابن طباطبا العلوى**
عيار الشعر ، تحقيق الدكتور محمد زغلول سلام ، الإسكندرية ١٩٨٠
٦- **ابن عبد ربه**
العقد الفريد ، تحقيق أحمد الزين ، وإبراهيم الإبيارى ، مصر ١٩٤٦.
٧ - **عبد القاهر الجرجانى (الامام)**
الرسالة الشافية ، تحقيق الأستاذ محمود محمد شاكر ، مصر ١٩٥٤.
٨ - **على بن عبد العزيز الجرجانى**
الوساطة بين المتنبى وخصومه، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم ، وعلى البجاوى ، مصر ١٩٦٦.
٩ - **الميدانى**
مجمع الأمثال ، طبع بيروت.
١٠ - **ابن نباته**
مطلع الفوائد ومجمع الفرائد ، تحقيق عمر موسى باشا، دمشق ١٩٧٢ (مطبوعات مجمع اللغة العربية بدمشق).
سجع المطوّق
محفوظ بدار الكتب المصرية ، رقم ٩٧٦٦ أدب
١١ - **أبو هلال العسكرى**
كتاب الصناعتين ، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم ، وعلى البجاوى ، مصر ١٩٥٢.

صبح الأعشى
في
صناعة الإنشا

Sultaniyye (359-361)

تأليف

أحمد بن علي القلقشندي
المتوفى ٨٢١ هجرية - ١٤١٨ ميلادية

شرحه وعلق عليه وقابل نصوصه
محمد حسين شمس الدين

الجزء الرابع

- ضبطت وتوبلت على طبعة دار الكتب المصرية وعلى المصادر الأساسية لنصوص الكتاب.
- مذيلة باستدراكات وتصويبات وهوامش توضيحية.
- مستفيدة من الدراسات والأبحاث التي كتبت حول هذا السفر النفيس من مكتبتنا العربية.

دار الكتب العلمية
بيروت - لبنان

وأهلها غليظو الطبع شَرِسُو الأخلاق. قال: وبينها وبين تبريز خمسة وعشرون فرسخاً. قال في « مسالك الأبصار »: وأعمالها تكون ثلاثين فرسخاً. قال. وبها كانت دار الإمارة في صدر الإسلام.

القاعدة الثانية
تِبْرِيزُ

قال في « اللباب »: بكسر المثناة من فوقُ وسكون الباء الموحدة وكسر الراء المهملة ثم مثناة من تحتُ وفي آخرها زاي معجمة. والجاري علىٰ ألسنة العامّة توريز بالواو بدل الموحدة - وموقعها في الإقليم الخامس من الأقاليم السبعة. قال في « القانون » حيث الطول ثلاث وسبعون درجة، والعرض تسع وثلاثون درجة وخمس وأربعون دقيقة. قال آبن سعيد: وهي قاعدة أذربيجان في عصرنا. قال في «اللباب»: وهي أشهر بلدة بأذْربيجانَ؛ وبها كان كرسي بيت هُولاكو من التتر، ثم آنتقل بعد ذلك إلىٰ السُّلْطانية الآتي ذكرها. ومبانيها بالقاشانيّ والجِصّ والكِلْس، وبها مدارس حسنة ولها غُوطة رائقة. قال في « مسالك الأبصار »: وهي مدينة أعْرقت في السعادة أنسابُها، وثبتت في النِّعْمة قواعدها. قال: وهي مدينة غير كبيرة المقدار، والماء منساق إليها؛ وبها أنواع الفواكه لكن ليست بغاية الكثرة، وأهلها من أكبر الناس حِشْمة، وأكثرهم تظاهراً بنِعْمة؛ ولهم الأموال المَدِيدة، والنعم الوافرة، والنفوس الأبِيَّة؛ ولهم التجمل في زِيِّهم: من المأكول والمشروب، والملبوس والمركوب؛ وما منهم إلا من يأنَفُ أن يذكُر الدرهمَ في معاملته، بل لا معاملة بينهم إلا بالدينار. وسيأتي ذكر مقدار دينارهم في الكلام علىٰ معاملة هذه المملكة فيما بعد إن شاء الله تعالىٰ - وهي اليوم أمّ إيران جميعاً لتوجُّه المقاصد من كل جهة إليها، وبها مَحَطُّ رحال التُّجّار والسُّفّار؛ وبها دور أكثر الأمراء الكبراء المصاحبين لسلطانها لقربها من أرّجان محلّ مَشْتاهم. قال: ويشتدّ البرد بتوريز كثيراً، وتتوالىٰ الثلوج بها حتّى إن

سَرَوَات أهلها يجدّون في آدُرِهم، ليس فيها فرجة ولا يدخلها ضوء إلا ما يَرَوْنه من طاقات حيطانها من وراء الزجاج المركب عليها.

القاعدة الثالثة
السُّلْطانِيَّة

نسبة إلىٰ السلطان، وآسمها قُنْغُرْلان. قال في « تقويم البُلْدان »: بضم القاف وسكون النون وضم الغين المعجمة وسكون الراء المهملة ولام ألف ونون - وموقعها في الإقليم الخامس من الأقاليم السبعة. قال في « تقويم البُلْدان »: والقياس أنها حيث الطولُ ست وسبعون درجة، والعرض تسع وثلاثون درجة. قال: وهي عن توريز في سمت المشرق بمَيْلة يسيرة إلىٰ الجنوب علىٰ مسيرة ثمانية أيام منها - وهي مدينة مُحْدَثة، بناها خربندا بن أرغون بن أبغا بن هولاكو، علىٰ القرب من جبال كِيلان، علىٰ مسيرة يوم منها، وجعلها كرسيّ مملكته، وهي في مستو من الأرض، ومياهها قُنِيّ، قليلة البساتين والفواكه، وإنما تجلب إليها الفواكه من البلاد المُصاقِبة لها. قال في « مسالك الأبصار »: وهي مدينة قد رُفِع بناؤ ها، وآتسع فِنَاؤ ها، وأُتْقنت قسمتها في الخطط والأسواق، وجُلِبَ إليها بانيها الناسَ من أقطار مملكته، وآستجلبهم إليها بما بسط لسُكَّانها من العدل والإحسان. قال: وهي الآن عامرة آهلة كأنما مر عليها مئون سنين لكثرة من آستوطنها وتأهّل بها وأولد من الولد فيها، وقد مضتْ عليها مدّة بنوها[1] مَبَالغ الرجال، وفيهم من جاز إلىٰ الاكتهال.

وبها عدّةُ مدُن غير هذه القواعد:

(منها) سَلَمَاسُ. قال في « اللباب »: بفتح السين المهملة واللام والميم وفي آخرها سين مهملة - وموقعها في الإقليم الرابع من الأقاليم السبعة. قال في « القانون » حيث الطول ثلاث وسبعون درجة، والعرض ثمان وثلاثون درجة

(١) لعله: حتى بلغ بنوها، أو نحو ذلك.